

نگاه



شهدای بهمانی با کوری دفتر دوم از راست از آقای‌های مهم بدر بود

۱۹ اسفندماه سالروز آغاز عملیات بدر

نبرد در ساحل شرق و غرب دجله

غلامحسین بهبودی

بدر یکی از عملیات‌های بزرگ دفاع مقدس بود که می‌بایست مانند دیگر عملیات‌های بزرگ و برون مرزی، تعیین کننده و سرنوشت‌ساز باشد، اما به دلیل هوشیاری دشمن در منطقه عملیاتی هور که سال گذشته شاهد عملیات خیبر بود، رزمندگان نتوانستند به موفقیت خاصی دست پیدا کنند و با اتمام سریع عملیات (طی هفت روز) بدر نتوانست در تاریخ دفاع مقدس اسرم و رسم چندانی بیابد و همواره زیر سایه دیگر عملیات‌های بزرگ دفاع مقدس مانده است.



۱۹ اسفند ۱۳۶۳ عملیات بدر در هور آغاز شد. درست یک‌سال قبل و در اسفند ۱۳۶۲ ایران عملیات بزرگ دیگری را در همین منطقه به نام خیبر اجرا کرده بود. در واقع اهمیت منطقه عملیاتی هور و عبور از دجله و تصرف جاده‌العماره - بصره، فرماندهان ایرانی را بر آن داشت تا بار دیگر شانس خود را در این منطقه بیازمایند.

در عملیات خیبر رسیدن به باریکه خشکی موسوم به القرنه در وسط آبگرفتگی هور مدنظر بود، این بار نیز رزمندگان باید به همین باریکه دست می‌یافتند و با تصرف جاده‌العماره - بصره، ارتباط شمال و جنوب عراق را قطع می‌کردند. عملیات بدر از یک جهت برتر از خیبر بود و از جهت دیگر کاستی‌هایی داشت. در عملیات خیبر عراق فکرش را نمی‌کرد که ایران بخواهد از منطقه باتلاقی هور عملیات بزرگ‌تری ترتیب دهد. این موضوع باعث برتری اولیه ما در خیبر می‌شد، اما در عملیات بدر دیگر موضوع غافلگیری دشمن مطرح نبود. در طرف مقابل، ایران طی عملیات خیبر دو جزیره مصنوعی خیبر شمالی و جنوبی را تصرف کرده بود. این دو جزیره بایر جای برای عبور از هور بودند. در عملیات بدر از این لحاظ ما یک قدم جلوتر از خیبر بودیم که جزایر مصنوعی را در تصرف داشتیم.

به هر روی با شروع عملیات بدر، چنانچه در اغلب عملیات‌های دفاع مقدس شاهد بودیم، در همان شب نخست خطوط اول دشمن آسیب‌پذیر نشان دادند، اما نهایتاً با دیدن منتظر روشنائی روز و پاتک‌های سنگین دشمن می‌شدیم. در این مرحله از عملیات بود که می‌شد فهمید بر تپه‌ای با چه طرفی است. همانطور که گفته شد، هوشیاری دشمن پس از عملیات خیبر باعث شده بود تا تمهیداتی را در این منطقه در نظر بگیرد. چنانچه عراقی‌ها، مرکز فرماندهی دجله را ایجاد کرده بودند تا تمرکز بیشتری روی این منطقه داشته باشند.

از روز دوم تا روز ششم عملیات، نبرد در ساحل شرق و غرب دجله جریان داشت. اگر ما می‌توانستیم نیروهای مان را در غرب دجله مستقر و جاده‌العماره را مسدود کنیم، عملیات با موفقیت به اتمام می‌رسید. اما دشمن آنقدر نیرو و تجهیزات در منطقه ریخته بود که بارها و بارها حملات نیروهای ایرانی به مواضعش در این منطقه را می‌زد و نهایتاً با روشنائی صبح روز ششم، پاتک‌های دشمن ادامه یافت. در این مرحله از عملیات، با فشار دشمن و پراکندگی واحدهای خودی وضعیت خط بسیار نامساعد شده بود. بر همین اساس و به دلیل عدم تضمین برای حفظ خط پدافندی شمال منطقه و با توجه به اینکه در صورت شکست خط فوق، تمامی نیروهای منطقه در خطر انهدام قرار می‌گرفتند، تصمیم گرفته شد عقب‌نشینی شود. این عقب‌نشینی از ساعت ۵ بعدازظهر ۲۶ اسفند ۶۳ آغاز شد و تا ساعت ۱۰ شب به پایان رسید و بر پند چهارم در چند نقطه منهدم و قطع شد. منطقه تریه و پد خندق تا ۷۰۰ متری شرق چهار راه پند در دست نیروهای خودی باقی ماند.

با پایان یافتن عملیات بدر در ۲۶ اسفند ۱۳۶۳، یکی از کوتاه‌ترین عملیات دفاع مقدس به لحاظ زمانی به اتمام رسیده بود. در بدر مهدی باکری فرمانده لشکر ۳۱ عاشورا به شهادت رسید و با بروز اتفاقاتی در بین فرماندهان ارتش و سپاه قرار شد از سال بعد هر کدام از این نیروها جداگانه عملیات انجام بدهند. هر چند که هر دو همچنان از پشتیبانی یکدیگر در عملیات آتی بهره می‌بردند. ارتش در سال ۱۳۶۴ عملیات قادر را در جبهه‌های غرب و شمال‌غرب و سپاه عملیات والفجر ۸ را در همین سال ۶۴ و در جبهه جنوب طرح‌ریزی و اجرا کردند.

زینب محمودی عالمی

شهید اکبر عبدالله‌نژاد یکی از شهدای مدافع امنیت است که دی ۱۳۹۳ در درگیری با اشراق به شهادت رسید. او که متولد سال ۱۳۵۴ در شهرستان استهبان استان فارس بود، در خانواده‌ای مذهبی رشد کرد و از نوجوانی وارد بسیج شد. کمی بعد کسوت پاسداری به تن کرد و در قیام یک پاسدار آسمانی شد. شهید عبدالله‌نژاد یکی از نیروهای لشکر عملیاتی ۱۹ فجر بود. همان لشکرکی که در دوران دفاع مقدس، حضور پررنگی داشت و در عملیات مختلف شرکت کرده بود. آنچه می‌خوانید حاصل هم‌کلامی ما با مریم شجاعی همسر شهید است.



فرزندان شهید عبدالله‌نژاد

از چه سالی همراه و همسر یک شهید شدید؟

من و اکبر آقا سال ۱۳۸۲ از دواج کردیم و ما حاصل زندگی مشترک‌مان هم سه فرزند است. همسر من سال ۱۳۹۳ به عنوان فرمانده گردان به جنوب شرق کشور اعزام شد که در دی ۱۳۹۳ در درگیری با اشراق مسلح به شهادت رسید. من متولد سال ۱۳۶۱ و هفت سال از شهید کوچک‌تر بودم. اگر بخواهم دقیق‌تر بگویم، من و همسر من شهریور سال ۱۳۷۹ عقد و سال ۱۳۸۲ با همسر رسمی از دواج کردیم. اکبر آقا ۱۰ سالگی پدرشان را از دست داده بود. مرحوم پدر شوهرم یک کارگر ساده بود. خانواده همسر ما تا اهل استهبان استان فارس بودند، اما خود شهید در شیراز بزرگ شده بود. کتابی در مورد شهید اکبر نژاد با عنوان اوریل ۲۰۱۵ نوشته‌ام. مریم شیدا از سوی انتشارات روایت فتح چاپ شده است.

نحوه آشنایی‌تان با شهید چگونه رقم خورد؟

زمانی که من ۱۷ ساله بودم، اکبر آقا در یک مراسم عروسی مرادیده بود. واسطه از دواج‌مان خواهر شهید بود. قصد از دواج‌ناشتم، وقتی اخلاقی و منش ایشان را دیدم، اصلاً نتوانستم نه بگویم. پادم است وقتی که در مراسم خواستگاری با من حرف می‌زد، کف دستش را جلوی من گرفت و گفت صاف و صادق جلو امدم. آن‌شالله اگر وصلت‌مان جور شد، خوشبخت‌تان می‌کنم. مراسم عقد‌مان بعد از ۲۰ روز انجام شد و خدا را بابت انتخابم شکر می‌کنم.

سال‌هایی که با شهید زندگی کردید، خصوصیات اخلاقی‌شان چطور بود؟

خیلی‌ها می‌پرسند شهید چه خصوصیات اخلاقی دارند که باعث می‌شود به شهادت برسند. چه مرحله‌ای را طی کرده‌اند که به یکباره اخلاقی و رفتارشان عوض می‌شود و شهادت نصیبشان می‌شود؟ من می‌خواهم بگویم، اولاً شهید اینگونه نیستند که از یک کره دیگر آمده باشند. شهید مثل ما زندگی از اول روی رفتار و اخلاق‌شان کار کرده‌اند. طوری که خدا خریدارشان شده، شهید با نیت خالص و برای رضای خدا کار می‌کردند.

یکی از خصوصیات مشترک شهیدها خوش اخلاقی و خوش رفتاری‌شان است که همسر من این خصوصیات را داشت، یعنی کافی بود کسی ایشان را ببیند و شیفته و جذب اخلاق‌شان شود. رفتارشان با من خیلی خوب بود و احترام زیادی به بزرگ‌ترها مخصوصاً مادرش داشت. به یاد ندارم به منزل مادرشان رفتم باشم و دست‌شان را نبوسم. حتی خم می‌شود روی زمین و پای مادرش را هم می‌بوسید. هرگاه مادرش مانع می‌شد، می‌گفت اگر به جای رسیدم از دعای خیر مادرم است.

زمانی که به خواستگاری‌ام آمدند، دانشجوئی دانشکده افسری

گفت و گوی «جوان» با همسر شهید «اکبر عبدالله‌نژاد» از شهدای مدافع امنیت

تروریست‌ها همسر مرا در راه آبرسانی به محرومان شهید کردند

او افتخار هم می‌کنم.

اکبر آقا بر اثر چه حادثه‌ای به شهادت رسیدند؟

سال ۱۳۹۳ با مأموریت‌های لشکر ۱۹ فجر استان فارس گذاشته بود که به سراوان منطقه شرق کشور می‌رفتند. دفعه اول ۷ دی ۱۳۹۳ به مأموریت رفتند و برگشتند. دفعه دوم وقتی رفتند وظیفه‌شان این بود به پاسگاه‌ها سرکشی کنند. یکی از روستاهای زاهدان آب نداشت. همسر دوست داشت مثل شهید شوشتری به مردم سیستان و بلوچستان خدمت کند. مردم آن منطقه دوستش داشتند و به همراه همکارانش شهید موسی نصیری و شهید قدرت‌الله ماندنی پمپ آب برمی‌دارند و به پاسگاه می‌برند تا همسر پمپ آب را به سر جاه‌های‌شان بگذارند و بتوانند از جاه آب بکشند. در بین راه گروهی به نام جیش‌الظلم به آنها کمین می‌زنند و همینطور که در ماشین بادگان بودند هر سه نفر آنها را به رگبار می‌زنند و همسر و دو هم‌رزمش به شهادت می‌رسند.

خبر شهادت‌شان را چگونه شهید؟

همسر من قبل از اینکه به شهادت برسد، اکثراً در منطقه صفر مرزی بود. آنجا نمی‌توانست با من تماس بگیرد. معمولاً چشم به راه بودم. ساعت چهار عصر به من زنگ زدند. یک روز ساعت ۷ عصر زنگ زد. هیچ وقت امکان نداشت آن ساعت بتواند با ما تماس بگیرد. با مادرم و مادرشان که منزل ما بودند، صحبت کردند. با هر سه بچه‌های مان هم صحبت کرد، چند بار گفت خانم تو را خدا مرا حلال کن. خیلی تهنایت گذاشتم، ولی قول می‌دهم این دفعه که امدم همیشه کنارت بمانم. گفتم قول می‌دهی! گفت قول می‌دهم، به قولش هم عمل کرد. فردا عصر منتظرش ماندم ما من تماس بگیرد هر چه منتظر بودم تماس نگرفت. گوشی را جواب ندادند! پیامک عاشقانه برای او فرستادم هیچ وقت به دستش نرسید. چون ساعات چهار و نیم عصر شهید شده بود. بچه‌هایم کوچک بودند. پسر کوچکم محمدحسین شیرخوار بود. یکی از پسرهای پنج ساله و پسر دیگر ۹ ساله بود. شوهرم شهید شده بود، اما ما خبر نداشتیم. پسر کوچکم همان لحظات شهادتش آنقدر گریه کرد که دیگر کلافه شده بودم. تلویزیون را خاموش کردم. شبکه خبر اعلام کرده بود سه نفر از بچه‌های استان فارس شهید شده‌اند. به خاطر گریه بچه خبر را نشنیدیم. بچه‌ها را آرام کردم تا

محمدحسین بخواهد. خیلی استرس داشتم دلیل استرسم را نمی‌دانستم. سراغ کمکد لباس همسرم رفتم. لباس‌ها و شیشه‌های عطر همسرم را مرتب کردم. خانه را تمیز کردم. مادرم گفت چرا این کار را می‌کنی؟ گفتم اکبر گفته هفته دیگر برمی‌گردم. می‌خواهم خانه مرتب باشم، اضطراب دارم و با کار خانه آرام می‌شوم. فردا صبح پسر مهدی راه به مدرسه فرستادم. تقریباً یک ساعت بعد زنگ‌خانه به صدا درآمد. در را باز کردم، دو آقا با لباس نظامی از همکاران اکبر بودند و گفتند ما برای



همسر من همراه همکارانش شهید موسی نصیری و شهید قدرت‌الله ماندنی پمپ آب برمی‌دارند و به پاسگاه می‌برند تا برای مردم از چاه آب بکشند. در بین راه گروهی به نام جیش‌الظلم به آنها کمین می‌زنند و همینطور که در ماشین یادگان بودند هر سه نفر آنها را به رگبار می‌زنند و همسر و دو هم‌رزمش به شهادت می‌رسند

می‌کنم به دعا و دعا و بساز هم دعا، برای خوشبختی در زندگی‌مان و پیشرفت در امورات‌مان باشد که در زندگی‌مان بندگان خوب برای خدای‌مان باشیم. همسر هر از چندگاهی با دلت خلوت کن و در مورد حرف‌هایی که می‌زنیم راه‌هایی که برای اهداف‌مان در نظر گرفته‌ایم، فکر کن و به مسیری که زندگی‌مانش نام ندهند. در نظر داشته باش خانواده برای یک زن مسلمان چه برنامه‌هایی در نظر گرفته است و در اجرای آن کوشا و مطمئن باش. من از چنین همسری راضی هستم، بلکه به

سرکشی از خانواده آمده‌ایم. گفتیم این موقع صبح ساعت هفت و نیم بود. گفتیم اجازه بدهید با آقای عبدالله‌نژاد تماس بگیرم هر چه تماس گرفتیم، جواب ندادند. با همکارم تماس گرفتیم جواب نداد. خواهرم از شهرستان به خانه ما آمده بود. به ایشان گفتیم اتفاقی برای اکبر افتاده اینها آمده‌اند به من خبر بدهند! خواهرم گفت به دلت بد راه نده! سوآلاتی در ذهنم بود. چای دم کردم، دستم می‌لرزید، چایی را روی میز گذاشتم، باز در خانه به صدا درآمد. برادر شوهرم و بستگان گریان آمدند. از سالن پذیرایی به سمت کوچکه دویدم. به سرم می‌زدیم. گفتیم بگویند چه اتفاقی افتاده؟ دایی شوهرم گفت اکبر فقط تیر خورده! گفتیم دایی! اکبر فقط تیر خورده شما لباس مشککی پوشیدید! همان موقع بود که فهمیدم خدا اکبرم را از من گرفته است.

هم‌زمان همسرتان از لحظات آخر عمر ایشان برایتان تعریف کرده‌اند؟

یکی از همکارانش بعدها تعریف می‌کرد اکبر شب قبل از شهادتش همه همکاران را روی پشت‌بام پاسگاه جمع کرد و به آنها گفت، بچه‌ها دوست دارید چطور شهید شوید؟ همکارش می‌گفت ما به شوخی گرفتیم و گفتیم مگر قرار است شهید شویم. به او گفتیم شما دوست دارید چطور شهید شوید؟ مکتکی گفت من دوست دارم تیر در سرم بخورد و شهید شوم. بعد از نردبان پشت‌بام پاسگاه پایین آمد. از همه ما محافظتی می‌کنی و نگاهی به همه ما نداشت. گفتیم اکبر چرا اینطوری محافظتی کردی. یکی از همکارانش گفت برای استراحت به اتاق اکبر رفتیم چانه‌اش پهن بود. گفتیم اکبر نوبت بالا می‌زنی، شهید نشوی! تا این جمله را گفتیم زرد زیر گریه و گفت دعا کنید شهید شوم.

همسر در خواست اینکه دعا کنید، شهید شوم زیاد داشت. خیلی وقت‌ها ما من می‌گفت تو را خدا دعا کن من شهید شوم. می‌گفت من آن‌شالله شهید شوی، ولی نه در این سن! دلت می‌آید بچه‌های مان کوچکند. وقتی پسر شدی شهید شو، می‌گفت خانم شما کاری نداشته باش. برای خدا تعیین تکلیف نکن چه موقع شهید شوم. یادم است مشغول آشپزی بودم اکبر در خانه را زدن همان در سالن که وارد شد، گفت شهید سعید است و شهادت سعادت! خانم دعا کن تا من شهید شوم. من از همان آشپزخانه گفتم آن‌شالله اکبر شهید بشود، ولی خدا اکبر من را در این سن و سال شهید کنی. گفت برای خدا تعیین تکلیف نکن. وسط سالن ایستاد و گفت خانم می‌دانی چقدر تند ترند! رانندگی کردم تا به تو برسم. بلم برایتان تنگ شد. گفتیم تندتر رانندگی کردی نگفتی اتفاقی می‌افتد. دست راستش را مشت کرد و چندبار محکم توی سینش کوبید. گفت این تن نه با تصادف با مرگ نه در رختخواب نمی‌رود. گفتیم قرار است بعد از ۱۲۰ سال چطور بروی؟ گفت خدا بهتر می‌داند. خیلی دلش می‌خواست شهید شود. چندماه آخر موقع نماز برای شهادتش گریه می‌کرد. عادت داشت وقتی با دیگران احوال‌پرسی می‌کرد، می‌گفت عاقبت بخیر شوید.

با سه فرزند کوچک چطور با نبود همسرتان کنار آمدید؟

من خیلی به همسر وابسته بودم. نه نانوایی رفته بودم نه کار اداری انجام داده بودم. همیشه همسر کمکم می‌کرد. وقتی شهید شد نمی‌توانستم گریه کنم دچار شوک شده بودم. به من گفته بود چرابی در کار خدانکن، اما شوک بزرگی برام ایجاد شد. ۴۰ روز در اتاق بودم. سینت برده را کشیدم نور وارد اتاقم نشود. دست نوشته‌های شهید را بیرون آوردم و خواندم. احساس می‌کردم اکبر این نوشته‌ها را الان برای من نوشته نه آن زمان، حضورش را حس می‌کردم. بعدها که پسرانم بزرگ شدند، یک شب محمدحسین رفت پارک و برگشت و هر سه برادر در اتاق گریه می‌کردند. محمدحسین می‌گفت من بابای داخل قاب عکس نمی‌خواهم. بابای خودم را می‌خواهم. جلوی قاب عکس اکبر ایستادم. گفتیم اکبر دست رو دل بچه‌ها بکنی آرام‌شان کن. با حالت گریه خوابیدم. صبح دیدم محمدحسین بالای سرم ایستاده و گفت مامان بابا دیشب از توی قاب عکس بیرون آمد و خیلی با من بازی کرد. مدام قسم می‌خورد. پسرم چهار سالش بود. همسرم قول داده بود، اگر شهید شود تنهای‌مان نمی‌گذارد. وقتی مشکلی پیش می‌آید، احساس می‌کنم کنارمان است.

		۱	۹	۳	
	۴	۸			
					۱ ۶ ۲
۹		۳	۱		
۵		۳			
		۲			۱ ۸
			۶		۴
	۲		۷	۴	۹

جدول سودوکو

ارقام ۹ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۶۷۱۶

۱	ب	و	د	ا	۸	س	ا	۷
د	ا	س	۱	۷	ب	و	ا	۸
ا	۷	۸	ا	س	و	۱	ب	د
۷	۱	ا	ب	و	د	ا	۸	س
ب	۸	ا	س	د	۷	ا	۱	و
س	و	د	ا	۸	۱	ا	۷	ب
ا	س	۱	۷	ب	و	د	ا	۸
۸	ا	ب	و	د	ا	۷	ب	۱
و	د	ا	۸	س	۱	۷	ب	د

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱	م	ن	ر	و	ع	ا	ی	ا	د	م	م	ت	م	ت
۲	م	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت	م
۳	د	ا	ی	ا	د	م	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت
۴	ی	ا	د	م	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت
۵	م	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت	م
۶	ی	ا	د	م	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت
۷	ا	ی	ا	د	م	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت	م
۸	ب	ج	م	ا	ت	و	ت	و	ت	و	ت	و	ت	و
۹	و	ا	ی	ا	د	م	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت
۱۰	م	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت	م
۱۱	م	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت	م
۱۲	ی	ا	د	م	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت
۱۳	ی	ا	د	م	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت
۱۴	ا	ی	ا	د	م	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت	م
۱۵	م	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت	م	ت	م

از بالا به پایین

۱- از شاهکارهای هنر معماری و کاشیکاری قرن یازدهم هجری که در زمان شاه عباس اول در اصفهان ساخته شد ۲- چرخ چاه- اقسام جنگ‌افزار ۳- جام جهان‌نما- خنک‌کننده اتاق- همراه داماد- حرف خطاب ۴- از القاب اشرف اروپا- از گروه‌های خونی- مکان و اَشیایان- از حروف مقطعه ۵- جاندار- قسمت تیز کارد- کوهی در مرز خوزستان و چهارمحال بختیاری ۶- اذیت- ایالتی در هند- حرف بیست و چهارم یونانی ۷- آقا و سید- سحر- مغرور- تصفیه‌کننده آب ۸- دندان‌ساز- از برتباط‌ها در دوومیدانی ۹- نان عربی- رفوزه- بالاترین رنگ- قربانگاه حاجیان ۱۰- نبی- نودگان- بخش هلالی و سپید ناخن- ۱۱- نگهبان آب- هالوزن مایع- امان و مهلت ۱۲- کار سخت- پنبه پاک‌نکرده- تپه- کاهگل ۱۳- شامل همه- نوعی خاک رس- جلد استالین- حرف انتخاب ۱۴- ریا- عنوانی برای سرباز دوره آموزشی ۱۵- روحانی مبارز و مجاهد عصر مشروطه که با ارتش محمدعلی شاه قاجار جنگید

۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱														
۲														
۳														
۴														
۵														
۶														
۷														
۸														
۹														
۱۰														
۱۱														
۱۲														
۱۳														
۱۴														
۱۵														